

# تاریخ فلسفه و الگوهای آن\*

مسعود امید<sup>۱</sup>

## چکیده

آیا میتوان تاریخ فلسفه را از منظر الگوها نگریست؟ باعتقاد نوشتار حاضر با تأمل در تاریخ فلسفه میتوان ردپای الگوهایی را برای فیلسوفی و فلسفه‌ورزی آشکار ساخت. مراد از الگوی فیلسوفی بمعنای عام، قالبی تمثیلی است که فیلسوف بلحاظ آن و در چارچوب و در محاکات با آن، فلسفه‌ورزی و فلسفه خود را شکل میدهد. از دیدگاه این نوشتار، مجموعه الگوهای تاریخ فلسفه را میتوان مورد طبقه‌بندی کلی قرار داد و سپس به توضیح اقسام هریک از آنها پرداخت. برحسب جریان تاریخ فلسفه و فعالیت فیلسوفان در آن، نخست میتوان الگوهای فیلسوفی را در سه دسته کلی الگوهای خنثی نگر، مثبت نگر و منفی نگر دسته‌بندی کرد. مدل‌های آینه‌یی (انعکاسی) و روایی (بازگویی) در دسته خنثی قرار میگیرند. اما الگوهای مثبت‌نگر، نخست در دو دسته مکانیکی و ارگانیکی قرار دارند که در آن مدل دایرةالمعارفی مربوط به دسته نخست است و اما مدل‌های ریاضی - درختی (دکارت)، ریاضی - هندسی (اسپینوزا)، پازلی (هیوم)، معماری (کانت)، معماری دیالکتیکی (هگل)، معماری ارگانیکی کل‌گرایانه (شوپنهاور)، معماری پدیدارشناختی (هایدگر در وجود و زمان) و

\* نوشتار حاضر برگرفته از طرح تحقیقاتی دانشگاه تبریز با عنوان «تاریخ فلسفه و الگوهای فلسفه‌ورزی در آن» میباشد.

۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز؛ masoud-omid1345@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۹۶/۱۰/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۲۶



معماری منطقی (ویتگنشتاین متقدم) را میتوان در دسته دوم قرار داد. مدل درمانگر (ویتگنشتاین متأخر) و فلسفه‌های پست مدرن را میتوان در ذیل الگوهای منفی نگر لحاظ کرد.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ فلسفه، الگوها، الگوهای کلاسیک، الگوهای جدید

\* \* \*

### مقدمه

یکی از مسائل مغفول و مسکوت در حوزه پژوهشهای فلسفی، مسئله الگوها و مدلهایی است که فیلسوفان در طی تاریخ فلسفه تابع آن بوده‌اند و برحسب آن و در چارچوب آن فلسفه‌ورزی کرده‌اند. در همین آغاز گفتنی است که اولاً، مفهوم الگو بمعنای عام خود اولاً و بالذات ناظر به نحوه فلسفه‌ورزی و فیلسوفی است و ثانیاً و بالعرض وصف فلسفه‌ها قلمداد میشود و در هر صورت، نسبت وثیقی با فیلسوف و فلسفه‌ورزی دارد (در عین حال که ممکن است الگویی مورد بحث قرار بگیرد که هم بر نحوه فلسفه‌ورزی و فیلسوف و هم بر فلسفه مربوطه اطلاق شود). ثالثاً، مفهوم الگو<sup>۱</sup> با دیگر مفاهیم مهم یعنی رویکرد<sup>۲</sup>، روش بمعنای خاص<sup>۳</sup>، ایده<sup>۴</sup> و مقوله<sup>۵</sup> متفاوت است. الگو، مفهومی است که در عین ارتباط با مفاهیم اخیر، متضمن ویژگیهایی مانند طراحی و مهارت و شاکله‌سازی و هندسه‌بخشی و... در جریان فلسفه‌ورزی نیز هست. از جهت جایگاه بحث، مسئله الگوهای تاریخ فلسفه در ذیل فلسفه «تاریخ فلسفه» قرار میگیرد و میتوان یکی از مباحث این شاخه را به این مسئله اختصاص داد.<sup>(۱)</sup>

### طبقه‌بندی کلی الگوهای فیلسوفی

بطور کلی میتوان الگوهای تاریخ فلسفه را به دو دسته کلاسیک و جدید (مدرن)

1. model
2. approach
3. method
4. idea
5. category

تقسیم کرد. از سوی دیگر مجموعه الگوهای کلاسیک و جدید را میتوان در سه دسته قرار داد:

۱. خشتی‌نگر: الگوهایی که نظم و ترتیب خاصی را در فلسفه‌پردازی و فلسفه‌سازی برنمی‌تابند و حتی با فرض امکان نظم و ترتیب خاصی در فلسفه‌ورزی، آن را ضروری نمی‌دانند و بطورکلی نسبت بدانها خشتی هستند. فیلسوف در چنین الگوهایی از نقش سازماندهی و انسجام‌بخشی ویژه‌ی برخوردار نیست و اساساً از این جهت نسبتی خشتی با فلسفه دارد و نقش خاصی را برعهده ندارد. در این حالت، نقش فیلسوف اساساً مدیریت تأملات و تحقیقات و پروژه فلسفی خویش است و نه هندسه‌بخشی و نظم‌دهی خاص بدانها.

۲. مثبت‌نگر: الگوهایی که نسبت به برقراری نظم و ترتیب خاصی در امر فلسفه‌ورزی و فلسفه‌پردازی خشتی نیستند و از موضع مثبتی برخوردارند. فیلسوف در چنین الگوهایی نقش ویژه‌ی برای فلسفه و فلسفه‌ورزی خود از حیث هندسه‌بخشی و نظم‌آفرینی و سازمان‌دهی قائل است.

۳. منفی‌نگر: الگوهایی که موضعی منفی نسبت به نظم و نظام‌بخشی خاص در فلسفه و فلسفه‌ورزی دارند. از نظر ایشان ماهیت فلسفه و فلسفه‌ورزی منافی با نظام‌سازی و حتی هندسه‌بخشی خاص بدان است. فلسفه و فلسفه‌ورزی میتواند روش و رویه و نظمی در بحثها و تحقیقات خود داشته باشد، اما نمیتواند از یک قالب‌بندی کل‌گونه حاکم بر تمام مباحث مطرح در آن برخوردار باشد.

## الگوهای خشتی‌نگر

### ۱. مدل آینه‌یی

در الگوی آینه‌یی (یا انعکاسی) فیلسوف به توان برقراری ارتباط بیواسطه با خود حقایق باور دارد و خود را آینه خود حقیقت میداند و نظر وی بر آن است تا هر آنچه را از حقایق به فهم می‌آورد بیان کند؛ بدون لحاظ هیچ نظم و ترتیب و انضباطی. فیلسوف‌گویی بلندگوی حقایق است و در این راه لزومی برای نظم و ترتیب نیست. در این مدل عزم اصلی فیلسوف بر فهم و ارائه آن چیزی است که



بیواسطه متعلق تحقیق و تأمل اوست. فیلسوف هر قدر بتواند بیشتر حقایق را انعکاس دهد، موفقتر است. در این الگو مسئله تعیین لباس و قالب و مدلی برای ارائه فلسفه، نه مورد نظر است و نه اساساً امری اولی و مهم است. این حالت را میتوان بیشتر در نخستین سده‌های ظهور فلسفه و نزد فیلسوفانی از قبیل تالس و هراکلیت و ... ملاحظه کرد.

## ۲. مدل روایی

دومین الگو را میتوان مدل روایی دانست. در این حالت فیلسوف به ارتباط بیواسطه با حقایق باور ندارد و در خود توان برقراری چنین ارتباطی را نمیابد. بنابراین باید تن به ارتباطی باواسطه دهد و این واسطه تاریخ فلسفه است. در این مدل، محور اصلی فلسفه، تاریخ فلسفه است و فیلسوف آنچه را با عنوان فلسفه و توسط فیلسوفان برای او مهیا شده است، روایت میکند. به بیان دقیقتر، فیلسوف با خود حقایق سروکار ندارد، بلکه با تاریخ فلسفه سروکار دارد. دسترسی فیلسوف به حقایق باواسطه است و نه بیواسطه و این واسطه، تاریخ فلسفه است. بنابراین کار فیلسوف انعکاس بیواسطه حقایق نیست، بلکه فهم و روایت فلسفه‌ها در بستر تاریخ فلسفه است. اما در این مقام نیز عاری از نظم‌آفرینی و هندسه‌بخشی و ... به متعلق پژوهش خویش است.

کانت در توصیف فیلسوف بمتابه راوی چنین مینویسد:

هستند دانشمندانی [فیلسوفانی] که تاریخ فلسفه (قدیم و جدید) همان فلسفه آنان است... اینان باید منتظر بمانند تا آنان که رنج تحصیل حکمت را از سرچشمه آن برخوردار ساخته‌اند، سعی خود را به ثمر برسانند تا آنگاه نوبت به ایشان رسد که اهل عالم را از آنچه روی داده است، با خبر سازند»<sup>(۲)</sup>

در این مدل، عزم فیلسوف بر گزارش دقیق و رسا از آنچه با عنوان فلسفه در تاریخش در جریان است، میباشد و نه نظریه‌پردازی فلسفی و طراحی و دستگاه‌سازی و انتظام ویژه به اندیشه‌های فلسفی.

از نظر هایدگر، الگوی روایی نه تنها در بند تاریخ فلسفه است، بلکه از جهت زبان فلسفی نیز چیزی جز نقل و تکرار نیست. وی در باب تفاوت روش و کار



فلسفی خود در باب هستنده و هستی با نقالی و روایتگری صرفی که با اتکای به تاریخ فلسفه و زبان رایج فلسفی صورت میگیرد، مینویسد: «با نقل و روایت، از هستنده خبردادن یک چیز است و هستنده را در هستیش به چنگ آوردن، چیز دیگر. برای انجام این وظیفه اخیر اغلب نه فقط واژگان بلکه قبل از هر چیز دستور زبان در دسترس نیست.»<sup>(۳)</sup>

نتیجه آنکه فیلسوف در مدل نخست (آینه‌یی) بازتاب‌دهنده خود حقایق و واقعیات است، ولی در مدل دوم (روایی) بیانگر آنچه در باب حقایق و واقعیات گفته شده است. اما براساس هر دو الگوی مذکور، نه فلسفه، قالب و چارچوب خاصی دارد و نه لازم است تا فیلسوف قالب‌بندی و نظم‌دهی خاصی روی فلسفه انجام دهد، بلکه فیلسوف کسی است که تنها فلسفه را (بیواسطه یا باواسطه) به نمایش میگذارد؛ یعنی خواه با نظاره خود حقایق یا آنچه در باب حقایق گفته شده است و نیز خواه بی‌هندسه خاص یا با هندسه خاص. فیلسوف مانند یک پرده سینماست که صرفاً نمایش‌دهنده فیلم سینمایی خاص (فلسفه) یا فیلمی مستند در باب فیلمهایی خاص (تاریخ فلسفه) است.

## الگوهای مثبت‌نگر

### ۱. الگوهای مکانیکی و ارگانیکی

بنظر میرسد که میتوان از دو رویکرد کلی در باب الگوهای مثبت‌نگر سخن گفت: مکانیکی و ارگانیکی. در هر دو رویکرد مکانیکی و ارگانیکی، اولاً دانش یا دستگاه فلسفی موردنظر از موضوعیت و هویت ویژه‌یی برخوردار است. ثانیاً، میان اجزاء مجموعه و دستگاه با هم روابطی مشخص و محکم وجود دارد. اما تفاوت این دو رویکرد در آن است که اولاً، در رویکرد مکانیکی رابطه اجزاء مجموعه و دستگاه یا صرفاً از نسبت بیرونی و انباشتی (مانند توده و انبوهی از سنگ) برخوردارند (مانند الگوی دایره‌المعارفی) یا دارای نسبت درونی ماشین‌وار یعنی از قبیل چینش اجزاء ماشین یا مانند اجزاء یک ساختمانند (مانند الگوی شبکه‌یی). ولی الگوی ارگانیکی از نسبت درونی ولی انداموار، از قبیل رابطه اجزاء و اعضای یک

۱۱



مسعود امید؛ تاریخ فلسفه و الگوهای آن

سال هشتم، شماره سوم  
زمستان ۱۳۹۶  
صفحات ۷-۳۴

موجود زنده برخوردار است. چنین رابطه‌ی اکید و شدید است. ثانیاً، رویکرد مکانیکی معطوف به هدف خاصی نیست. ثالثاً، نسبت آگاهانه و تعریف شده و معینی با تاریخ فلسفه ندارد. اساساً در الگوی ارگانیکی، یک دستگاه فلسفی همانند بذر یا نطفه موجود زنده‌ی است که در بستر خاصی و نیز بنحو درونی و با تغذیه از عناصر متعدد (تاریخ فلسفه و...) و با عطف به غایت درونی خود، بسط مییابد و شاکله و ساختار خویش را شکل می‌دهد. خلاصه در الگوی مکانیکی گویی با بدنی بدون روح سروکار داریم، ولی نه در الگوی ارگانیکی.

## ۲. الگوی مکانیکی

### الف) مدل دایرةالمعارفی

سومین الگو را میتوان با عنوان مدل فرهنگنامه‌ی یا دایرةالمعارفی نام برد. در این مدل، فیلسوف بنوعی متوجه موضوعیت نظام فلسفی و شکل و شمایل آن است و به تمایز و استقلال فلسفه (بمثابه یک مجموعه معرفتی ویژه) از خود واقعیات و حقایق و حتی تمایز و استقلال آن از روایت صرف دیدگاهها در تاریخ اندیشه فلسفی، توجه و اذعان دارد. وی با طرح عنوانی ویژه و کلی (از قبیل مثل، جوهر، موجود و...) به تنظیم و تدوین مجموعه‌ی عظیم و دایرةالمعارف‌گونه در باب فلسفه میپردازد؛ مانند آنچه نزد ارسطو مییابیم.<sup>(۴)</sup> البته همین الگو را میتوان نزد فیلسوفان دوره میانه یعنی ابن‌سینا، آلبرت کبیر، توماس اکویناس، سهرودی و ملاصدرا نیز یافت.

در این حالت، کار فیلسوف آن است که با تکیه بر مفهومی محوری و آغازین در فلسفه (از قبیل جوهر یا موجود یا...) و حتی با نیم‌نگاهی به آنچه در تاریخ فلسفه رخ داده است، ولی نه با تعیین یا لحاظ نقطه مشخص غایی در فلسفه‌پردازی، به حرکت خود ادامه می‌دهد و در موضوعات مختلفی به تولید اطلاعات میپردازد. ۱۲ مجموعه اطلاعات حاصل شده همچون دایرةالمعارفی است که در آن از هر موضوعی سخن رانده شده است. در این الگو با نمایش صرف فلسفه سروکار نداریم، بلکه شیوه خاص فلسفه‌ورزی لازم می‌آورد تا قالب و شکل ویژه‌ی به فلسفه داده شود. نمونه‌ی روشمند از این مدل را میتوان در فلسفه اسلامی ذیل «نظریه عوارض ذاتی موضوع» ملاحظه نمود. در این نظریه، فیلسوف عهده‌دار انتاج



محمولات اولیه و بیواسطه موضوع فلسفه یعنی موجود بما هو موجود و بحث در باب آنهاست. این محمولات نسبت به موضوع فلسفه یا بصورت انفرادی لحاظ میشوند مانند وحدت و فعلیت یا بنحو دوگانه مانند وحدت و کثرت، ثبات و تغییر، قوه و فعلیت و... حاصل این کار تشکیل انبوهی از مباحث در باب موضوعات متعدد فلسفی است. این روند بحث و بررسی، گاهی نه تنها شامل محمولات اولیه موضوع بلکه به محمولات محمولات یا اقسام محمولات موضوع نیز سرایت پیدا میکند و گستره‌ی عظیم از مباحث را دربرمیگیرد. به بیان دیگر، از ویژگیهای مدل دایرةالمعارفی آن است که از نقطه‌ی خاص آغاز میشود و بدون قالب و مرزها و شاکله خاصی به تولید ادامه میدهد و بنابراین حدیقفی ندارد و بالقوه پذیرای هر مباحثی در خود است.

### ب) الگوی شبکه‌ی

بنظر میرسد که میتوان از حیث نظری الگوی مورد نظر سه‌روردی را مدل شبکه‌ی نام نهاد. با این توضیح که از آنجا که سه‌روردی به نظریه عوارض ذاتی باور ندارد، بنابراین درصدد تشکیل و تنیدن شبکه‌ی نظری بر محور دو ایده نور و ظلمت است. خلاصه میتوان از جهت تئوریک، الگوی سه‌روردی را شبکه‌ی انگاشت، اما این فیلسوف عملاً فرصت تنظیم شبکه مورد نظر خود را نیافت. حکمة‌الاشراق وی را میتوان نسخه‌ی اولیه و نقشه‌ی راهی اولیه در این طریق دانست.

### ج) الگوی درمانگری عملی

فیلسوفانی هستند که در عین حال که برای آنها، فلسفه دانشی نظم‌پذیر است و این نظم مکانیکی است، اما اساساً این دانش برای آنها در حکم درمانگری است؛ البته درمانگری عملی و بر محور اخلاق یا روانشناسی فلسفی. فلسفه‌های درمانگرا، در عین داشتن مضمون و بار متافیزیکی، از الگوی درمانگری پیروی میکنند. برخی از فلسفه‌های دوره یونانی و پسایونانی (یونانی مابی و رومی) یعنی فلسفه‌های اپیکوری (متقدم و متأخر نزد اپیکتتوس، سینکا و مارکوس اورلیوس)، کلبی، رواقی و... از این قبیلند. همچنین در جهان اسلام میتوان فلسفه زکریای رازی را براساس



آثار اصلیش مانند *الطب الروحانی و السیرة الفلسفه* از این قبیل دانست. گفتنی است که الگوی درمانگری از دو معنای کلاسیک و معاصر برخوردار است. درمانگری کلاسیک ذیل دوره پیشامعماری و درمانگری معاصر ذیل دوره پسامعماری قرار میگیرد. درمانگری کلاسیک از سنخ عملی است و از قبیل درمانگری اخلاقی و روان‌شناختی است، ولی درمانگری پسامعماری از سنخ نظری یا نظری-عملی و از قبیل تحلیلی-زبانی است (نزد ویتگنشتاین متأخر).

### ۳- الگوی ارگانیکی

#### الف) مدل ریاضی - درختی

دکارت فیلسوفی است که الگوی وی را ریاضیات تشکیل میدهد و بدنبال ریاضیات عام است. مؤلفه‌هایی در تفکر دکارتی وجود دارد که اولاً، باید آن را از نوع درختی دانست و ثانیاً، تا حدی آن را زمینه‌ساز الگوی کانتی قلمداد کرد. توضیح اینکه دکارت در مقام تنظیم شاکله فلسفه خود بر نظم و ترتیب از مفهوم از نو بناکردن و تمثیل درخت استفاده کرده است. مراد دقیق وی را میتوان به بیان دیگر مدل «ریاضی- درختی» دانست که برحسب تمثیل درخت شکل گرفته است. بنظر دکارت فلسفه همچون درخت است و فیلسوف نشاکننده درخت فلسفه است. «پس کلیت فلسفه مانند یک درخت است که ریشه‌های آن مابعدالطبیعه، تنه آن طبیعیات و شاخه‌های آن که از این تنه روئیده، تمام علوم دیگر [مکانیک، طب و اخلاق] است».<sup>(۵)</sup> با این وصف، رویکرد دکارت به فلسفه و الگوی فیلسوف، ارگانیکی است، ولی برحسب منشأ فاعلی (اصول و تصورات پایه) و در حد تمثیلی و از نوع موجود زنده گیاهی است.

تصور دکارت از فلسفه آن است که فلسفه برحسب اصولی خاص و دقیقاً برحسب همان اصول بنحو ارگانیکی شکل میگیرد:

معرفت انسان نسبت به تمام اشیاء متکی بر این اصول است... و اینکه متقابلاً شناخت اشیاء دیگر بدون توجه به این اصول امکانپذیر نیست. باید در استنتاج شناخت دیگر اشیاء بر پایه این اصول، آنچنان کوشید که در کل سلسله این استنتاجها چیزی که به اندازه کافی واضح نباشد، باقی نماند.<sup>(۶)</sup>

۱۴





دکارت از پروراندن اصول خود و کامل ساختن آنها همانند پروراندن یک بذر و رساندن آن به حد یک درخت سخن میگوید: «فایده اصلی این اصول این است که با پروراندن آنها میتوان بسیاری از حقایق را که من توضیح نداده‌ام، کشف کرد... و بتدریج کاملتر ساخت».<sup>(۷)</sup>

از نظر دکارت فیلسوف باید نظامی را طراحی کند که برحسب اصول باشد و پیوستگی اجزاء آن براساس وضوح و تمایز باشد. خلاصه نظر دکارت چنان است که گویی اصول مورد نظر او همانند بذری هستند که بتدریج رشد میکنند و قد میکشند و در نوعی پیوستگی انداموار گیاهی به یک درخت تبدیل میشوند. در این میان، فیلسوف عهده‌دار کاشتن، مراقبت و رشد دادن و به ثمر رساندن این بذر و نهال است. به بیان دیگر، نظام دکارت برحسب مبدأ فاعلی (ریشه‌ها) و با تأکید بر این است که منتهی به میوه‌هایی چند شود (علوم دکارتی) و در یک ارتباط ارگانیک شکل گیرد. شاید بتوان گفت که تأکید بر روش درختی، در فلسفه دکارت تأکید بر نظم و رعایت تقدم و تأخر و... مباحث بنحو کلی و ریاضی‌گونه است و نه لزوماً و انحصاراً بر پیوستگی به شیوه ریاضی - هندسی. مدل فلسفه دکارت، متضمن انتاج علمی چند (مکانیک و طب و اخلاق) از یک علم (متافیزیک) است و از اینرو ریاضی - درختی است.

### ب) مدل ریاضی - هندسی

الگوی دیگر در عالم فلسفه را میتوان مدل «ریاضی - هندسی» نامید. در این مدل، فیلسوف کاملاً به استقلال و موضوعیت خود دستگاه فلسفی (دستگاهیت فلسفه) واقف است و بر ماهیت مستقل و متمایز آن از صرف مجموعه‌یی از حقایق فلسفی توجه دارد. فیلسوف متوجه این مسئله است که آرایش و تنظیم فلسفه، خود کار ویژه‌یی است، اما وی در تنظیم و ترتیب فلسفه، به الگوی ریاضی - هندسی ۱۵ تکیه میکند؛ یعنی به شیوه اصل موضوعی یا روش اگزیوماتیک این کار را انجام میدهد. در این حالت، تعیین و تعریف مفاهیم پایه، طرح اصول موضوعه و استنتاج قضایا، قالبی کلی منظور میشود که فلسفه میتواند براساس آن تنظیم گردد. نمونه‌یی جالب از این نوع دستگاه‌پروری را میتوان نزد اسپینوزا ملاحظه نمود. این مدل بیشترین یا تنها اتکا خود را معطوف به نقطه آغازین یا مبدأ (نقطه فاعلی) اندیشه که



مسعود امید؛ تاریخ فلسفه و الگوهای آن

همان مفاهیم و اصول دستگاه است، میکند و برحسب آن بسط مییابد. پیوستگی اجزاء در این الگو بصورت طولی و بنحو اندراجی و تحلیلی و درونی و ضروری است. این مدل در شکلگیری خود، انعکاس همان چیزی است که در واقع هست یا اینگونه انگاشته میشود. بدین معنی که در نظر اسپینوزا، همانگونه که عالم واقع برحسب جوهر و اوصاف و حالات اوست، در دستگاه فلسفی نیز باید از جوهر آغاز کرد و به اوصاف و حالات وی منتهی شد. چنین دستگاهی همچون ماشینی است که از قطعات مشخص و معینی ساخته شده است. همچنین اگرچه در این مدل میتوان تمایز پیشینی و پسینی را حفظ کرد، اما همانند الگوی پیشین، حدیقهی برای استنتاج مباحث و طرح موضوعات و نیز تمایز میان کلی و جزئی در آن متصور نیست. چنین دستگاهی از شکل و هندسه خاصی برخوردار است، مثلاً میتوان آن را همانند استوانه‌یی تصور کرد که قسمت بالای آن باز است و قابل امتداد. مدل اسپینوزا استنتاج گزاره‌هایی (غیرمتافیزیکی) از گزاره‌های خاص (متافیزیکی) است و از اینرو ریاضی - هندسی است.

البته بنظر برخی در این حالت، فیلسوف در این الگو گویی امری عارضی و اتصالی ظاهری را بر فلسفه بار میکند و نه آنچه اقتضای خود موضوع و حقیقت فلسفه باشد؛ برای مثال، هگل در نقد خود بر کاربرد قالب ریاضی بر فلسفه، بر آن است که «روش ریاضی برای فلسفه حکم پوششی خارجی و نوعی زینت دروغین را دارد که کسی فریبش را نخواهد خورد».<sup>(۸)</sup>

### ج) مدل پازلی (جورچین)

هیوم در رساله درباره طبیعت آدمی از عدول از روشهای ملال‌آور در حوزه تحقیقات فلسفی در باب علوم مانند متافیزیک، منطق، اخلاق، سیاست و... سخن میگوید و معتقد است: «واضح است که تمامی علوم کم و بیش با طبیعت آدمی مرتبطند؛ و هر قدر هم به ظاهر از طبیعت آدمی دور باشند، درنهایت امر از این یا آن مسیر بدان باز میگردند».<sup>(۹)</sup> بنابراین بنظر وی:

باید به پایتخت یا مرکز این علوم حمله ببریم؛ یعنی به خود طبیعت آدمی. اگر چنین کنیم، از آنجا که علم شناخت طبیعت آدمی، در واقع سرور علوم است، در هر مورد دیگری نیز میتوان امید پیروزی سهل و راحت را در سر پروراند.



از این جایگاه میتوانیم فتوحات خود را به تمام آن علوم بسط دهیم و در فراغت به کشف کاملتر آن موضوعاتی بپردازیم که در موردشان کنجکاوییم. هیچ پرسش مهمی وجود ندارد که پاسخ آن بر علم (شناخت طبیعت) انسان موقوف نباشد و هیچ پرسشی با قطعیت پاسخ داده نمیشود، مگر پیش از آن، با علم شناخت طبیعت انسان آشنا شده باشیم. بنابراین اگر دعوی تبیین اصول طبیعت آدمی را داریم، در واقع نظامی کامل از علوم را عرضه میداریم که بر بنیادی تقریباً بکلی نو بنا شده است و چنان بنیادی است که آن علوم میتوانند با اطمینان بر آن بنا شوند.<sup>(۱۰)</sup>

هیوم از جهت رویکرد فلسفی، یک طبیعی‌نگر و از جهت روش فلسفی یک تجربه‌گراست و از جهت آموزه‌های فلسفی، یک طبیعت‌باور است. با توجه به نکاتی که از وی نقل شد او درصدد آن است تا بذر نظام فلسفی خود را با نگرش طبیعی و در زمین طبیعت آدمی و با روش تجربی پیروراند و به بار نشاند. نظام علوم و شاکیله و هندسه و ماهیت آنها با نگرش طبیعی و در زمین طبیعت آدمی و با تجربه‌گرایی تعیین میشود. بیان دیگر، بنظر هیوم کار فیلسوف طراحی یک نظام فلسفی در چشم‌انداز طبیعی و معطوف به طبیعت آدم و به شیوه تجربه‌گرایی است. از آنجا که وی در تشکیل و تدوین نظام فلسفی خود از تمثیل تصرف و فتح پایتخت علوم سود برده و تکوین نظام فلسفی را مانند آغازیدن از فتح یک پایتخت (بمثابه طبیعت آدمی) و آنگاه تصرف دیگر سرزمینهای وابسته (علوم طبیعی و انسانی) میدانند<sup>(۱۱)</sup>، میتوان این فرایند را مانند یافتن و تسلط بر یک قطعه اصلی و آنگاه منضم کردن دیگر قطعات بدان دانست و از اینرو بنظر میرسد که نام مدل «جورچین یا پازلی» برای آن بامسما خواهد بود.

۱۷

#### د) مدل معماری

بنظر میرسد که کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴م) فیلسوفی است که بنحو آگاهانه و با رعایت نوعی فاصله‌گیری از تاریخ فلسفه و ماهیت فلسفه و شیوه فیلسوفی، به تأمل در آنها با لحاظ الگویی ویژه در مورد آنها پرداخته است. حاصل چنین نظاره آگاهانه



مسعود امید؛ تاریخ فلسفه و الگوهای آن

سال هشتم، شماره سوم  
زمستان ۱۳۹۶  
صفحات ۷-۳۴

در فراز و فرود تاریخ فلسفه و ماهیت خود فلسفه و شیوه فلسفه‌ورزی، و به بیان دقیق‌تر بازخوانی و بازتعریف آنها، ارائه مصرح و مؤکد در باب الگویی مشخص برای فلسفه و فیلسوف بوده است. معماری عنوانی است که بنحو صریح و مؤکد و با معنایی خاص و پر محتوا در رابطه با فیلسوفی و فلسفه، توسط ایمانوئل کانت مطرح شده است. واژه آلمانی معماری<sup>۱</sup> که در این زبان در مورد اموری چون محیط و ساختمان و فن و... بکار می‌رود، نزد کانت، وصف ساخت و نحوه شکلگیری فلسفه خود و نیز با نوعی توسع، وصف فلسفه‌ورزی خاص وی قرار گرفته است. کانت، پردازش فلسفه خویش یعنی «فلسفه استعلایی» و تدوین اثر خود یعنی *نقد عقل محض* را معمارانه<sup>۲</sup> خوانده است و آن را ذیل مفهوم معماری<sup>۳</sup> نهاده است.<sup>(۱۲)</sup> به همین دلیل گفته شده که معماری، وصف فلسفه کانت و فیلسوفی خود کانت است و از ممیزات فلسفه او نسبت به فلسفه‌ها و فیلسوفان دیگر محسوب می‌شود.<sup>(۱۳)</sup> میتوان گفت که اولاً، کانت کنش فلسفی فیلسوف را مدل‌دار و برحسب یک مفهوم نظری یعنی الگو فهم می‌کند و ثانیاً، نوع الگویی که وی از آن تبعیت می‌کند، «معماری» است. بنابراین میتوان از معماری کانتی بمتابه الگوی معماری<sup>۴</sup> سخن گفت.

ایمانوئل کانت در هر سه نقد اصلی خود از اصطلاحاتی استفاده کرده که در بطن همه آنها معنای معماری نهفته است. وی درباره ماهیت فلسفه، فلسفه‌ورزی و فیلسوفی، به مفهومی اشاره کرده که بسیار قابل تأمل است؛ «معمارانه و معماری». این مفاهیم و تأکید بر آنها لازم می‌آورد تا بتوانیم از نظر کانت فیلسوف را بمتابه معمار بینگاریم.

وی در آثار خود به مدل معماری برای فلسفه و بتبع آن معمار برای فیلسوف پرداخته است. اصطلاح معماری عنوان فصل سوم از بخش آموزه استعلایی روش از کتاب *نقد عقل محض* را بخود اختصاص داده است. نظر محققان بر آن است که مسئله معماری نزد کانت هنوز در حاله‌یی از ابهام و اجمال قرار دارد و خود کانت بنحو کامل پرده از آن

1. architektur
2. architectonic
3. architectural
4. architect model



برنگرفته است. به بیان دیگر، در عین تأکید وی بر اساسی بودن آن برای نظریه استعلا‌ییش، میتوان بر وجود ابهام آن در فلسفه کانت تأکید داشت.<sup>(۱۴)</sup>

از نظر کانت بعنوان یک تعریف کلی میتوان معماری را عبارت از ایجاد یک دستگاه شناخت و وحدت‌بخشی و ایجاد انتظام و انسجام در آن، براساس ایده و غایت دانست.<sup>(۱۵)</sup> «منظور من از معماری عقل محض، عبارت است از هنر [ساختن] نظامها».<sup>(۱۶)</sup> در یک توصیف کلی میتوان گفت که مدل معماری کانت برحسب منشأیت و تأثیر وجه غائیت (سویه‌مندی) و با وصف ارگانیک، در حد پیوستگی اجزاء موجود زنده حیوانی است. نظام معمارانه مجموعه‌ی است براساس معنایی غایی که در قالب کلیتی ارگانیک تشکل یافته است. اما معماری شیوه‌ی طراحی مبتنی بر تصویری از یک کل مرکب از اجزاء برخوردار از پیوستگی درونی است که متضمن هسته و ایده‌ی محوری است. یک نظام معمارانه مانند یک هرم یا مثلث (بمثابه کل) مشتمل بر خطوط بیرونی و درونی (بمثابه اجزاء) است که در وسط آن نقطه‌ی کانونی (بمثابه ایده) قرار دارد که حلقه ارتباط کل و اجزاء با هم است. مهمتر آنکه این مجموعه در کلیت خود، در سایه غائیت قرار دارد و مقتضی معنایی نهایی (غایی) است و غایات ذاتی عقل را افاده و تأمین میکند.<sup>(۱۷)</sup>

کانت فلسفه و فیلسوفی را در ذیل معماری مطرح و آن را فهم کرده است. فلسفه یعنی معماری ایده‌ی که منجر به نظامندی تمام شناخت‌های نظامند برحسب غایت عقلی میگردد و فیلسوف یعنی معمار بمعنای قانونگذار عقل بشری در چارچوب ایده و نظام و غایت. به نظر کانت فلسفه بمعنای معماری نظری است. تشکیل نظامی واحد از شناخت محض برای تنظیم شناخت‌های مقید یعنی علوم.<sup>(۱۸)</sup> یا مینویسد: «فلسفه یعنی نظامی [ناشی] از شناخت عقلانی مفاهیم [موضوعات].»<sup>(۱۹)</sup>

۱۹

معماری نزد کانت یک عنوان استعاری نیست، بلکه مفهومی نظری است. ببیان دیگر، دارای معنای مجازی نیست، بلکه از معنای حقیقی برخوردار است. نزد وی ما نه با عنوان استعاره معماری<sup>۱</sup> بلکه با اصطلاح معماری عقل محض<sup>۲</sup> سروکار داریم.<sup>(۲۰)</sup>

1. architectural metaphor
2. architectonic of pure reason



مسعود امید؛ تاریخ فلسفه و الگوهای آن

کمپ اسمیت از اصطلاح معماری منطقی<sup>۱</sup> نیز سود میجوید<sup>(۲۱)</sup> که برای تعیین معنا و مفاد معماری، مهم و مناسب است؛ چرا که معماری کاری حسی یا هنری یا خیالی و... نیست. بنظر کانت فیلسوف بمتابه یک معمار، هنرمند عقل<sup>۲</sup> نیست (که بمعنای تابعیت عقل است و کار دانشمندان است) بلکه بمعنای قانونگذار عقل<sup>۳</sup> است (که بمعنای طراحی عقل و حرکت در ذیل آن است).<sup>(۲۲)</sup>

کمپ اسمیت معمارگونگی متن (و فلسفه) کانت را متضمن وجود نظمی پنهان در *نقد عقل محض* میداند.<sup>(۲۳)</sup> وی مفهوم معماری کانت را کلید اسرار و مشکل‌گشای فلسفه کانت مینامد و در باب آن از استعاره «open sesame» سود میجوید (که مربوط به رمز ورود گروه پیکارجویان - علی بابا و چهل دزد بغداد- به قلعه مخصوص خودشان بود).<sup>(۲۴)</sup> اما خود کمپ اسمیت در ذیل *آموزه استعلایی* روش تلاش ویژه‌یی برای گشودن ماهیت و جنبه‌های معماری کانتی به انجام نرسانده است.

خاستگاه معماری، قوه عاقله است. این عاقله است که جریان معماری را بر دوش میکشد. به بیان دقیقتر، عاقله نقطه تلاقی و وحدت سه وجه معماری، معمار و عمارت (نظام معمارانه) است. معماری عنوانی است که در ذیل «آموزه استعلایی روش» مورد بحث کانت قرار گرفته است و وی در توصیف آن مینویسد: «منظور از آموزه استعلایی روش عبارت است از تعیین شروط صوری یک نظام کامل عقل محض. برای این هدف ما در اینجا به این مباحث میپردازیم: انضباط عقل محض، قانون کلی عقل محض، معماری عقل محض و سرانجام تاریخ عقل».<sup>(۲۵)</sup>

آموزه استعلایی روش از وجه صوری برخوردار است و نه مادی و محتوایی صرف و از اینرو همانند منطق صوری یا منطق عام کاربردی است که مربوط به تمام علوم است: «از نظرگاه استعلایی کاری را انجام خواهیم داد که در فلسفه مدرسی تحت عنوان منطق عملی [یا عمومی] در خصوص فاهمه به طور عام، درباره آن تلاش میشود... منطق عمومی به هیچ نوع شناخت مخصوص فاهمه محدود نمیشود

1. logical architectonic
2. as an artist of reason
3. as the lawgiver of human reason



و نیز به ابژه‌های خاصی نیز محدود نمیگردد».<sup>(۲۶)</sup> معماری در عین حال که بطور کلی از ویژگی صوری برخوردار است، اما در بطن خود به اعتباری هم مشتمل بر وجه محتوایی (مادی) و هم وجه شکلی یا هندسی (صوری) است و همین اشتغال بر دو وجه است که تفاوت آن را از منطق صوری محض رقم میزند. خود نقد عقل محض مشتمل بر دو بخش کلی است: آموزه استعلایی عناصر که عهده‌دار بحث در مصالح نقد است و آموزه استعلایی روش که متضمن نقشه و هندسه کلی نقد است. کانت مینویسد:

اگر من مجموع کلی هر نوع شناخت عقل محض و نظریه را بعنوان عمارتی در نظر بگیرم که برای آن ما حداقل ایده را در خود داریم، آنگاه میتوانم بگویم که ما در آموزه استعلایی عناصر، مصالح ساختمان را برآورد و تعیین کرده‌ایم... اما اکنون [در مبحث آموزه استعلایی روش] بحث چندان درباره مواد اولیه نیست بلکه کار ما بیشتر خود نقشه است.<sup>(۲۷)</sup>

در فلسفه کانت باید معنای روش را نه بمعنای خاص دکارتی آن بلکه با عنوان معماری دانست؛ معماری بمتابه روش. چنانکه گذشت کانت معماری را در ذیل مبحث روش به معنای عام قرار میدهد: «بنابراین [معماری] ضرورتاً متعلق به آموزه روش [یا روش‌شناسی] است».<sup>(۲۸)</sup> اما باید توضیح داد که اولاً رویکرد کانت به روش، استعلایی است؛ بدین معنا که روش، عارض بر شناخت نیست بلکه شرط صوری شناخت و بنابراین امری پیشینی است. شناخت بنحو بنیادین، خود متضمن ساختی صوری است و دستگاه‌مندی را در خود بنحو پنهان داراست و بنحوی معمارگونه شکل میگیرد. به بیان دیگر، در کانت روش و دانش در هم آمیخته‌اند و به وحدت رسیده‌اند. روش خود، نحوه دانش است و نه آنکه مقدم بر دانش و شرط آن باشد (برخلاف روش دکارت) ثانیاً، معنای روش در کانت به معماری تغییر یافته است؛ یعنی ما با عنوان «معماری بمتابه روش» مواجه هستیم. بنابراین روش فلسفه استعلایی، معماری است. ثانیاً، معماری برخلاف روش، صرفاً معطوف به تنظیم و ارتقای آگاهیهای اولیه یا متعارف و عادی نیست بلکه مربوط به آگاهیهای ثانویه یا علوم عینی و موجود (نظامهای علمی موجود) از قبیل ریاضیات و فیزیک و

منطق و... نیز میشود. مفهوم کل نیز برای معماری واژه‌ی کلیدی است.<sup>(۲۹)</sup> پیوند ارگانیکی از دیگر ویژگیهای معماری است.<sup>(۳۰)</sup> برخی در اشاره به جنبه ارگانیکی در معماری، از اصطلاح «وحدت ارگانیکی»<sup>۱</sup> سود جستند.<sup>(۳۱)</sup>

غایتمندی (غایت)<sup>۲</sup> نیز بمعنای قابلیت وجود طرح و نقشه در یک کل و معطوف و مقرون بودنش به یک فعلیت است و لابشرط از وجود مبدأ و غایت<sup>۳</sup> خاص برای آن کل است<sup>(۳۲)</sup>، کلیدی‌ترین و مهمترین عنصر الگوی معماری کانت است. مفاهیم غایت و علت غایی و تبیینهای مبتنی بر آنها، در معنای متافیزیکی صرف (از نوع کلاسیک)، در فلسفه کانت جایی ندارند؛ اما مفهوم بدیل و مکمل آن یعنی غایت یا غایتمندی یک کل، بمعنای ظرفیت، مقرونیت و معطوفیت یک کل بسوی یک فعلیت درونی، در فلسفه وی محوریت دارند. مفهوم کانتی غایت، متافیزیکی نیستند، ولی اولاً، مفهومی پیشینی است مربوط به قوه حاکمه تأملی<sup>(۳۳)</sup>، ثانیاً، اصلی استعلایی است<sup>(۳۴)</sup> و ثالثاً از حال و هوا و بار متافیزیکی برخوردار است.<sup>(۳۵)</sup> غایت، مبنای واقعی امکان فعلیت یک کل نیز محسوب میشود؛ یعنی یک کل، بدون غایت نمیتواند فعلیت موجود خود را داشته باشد.<sup>(۳۶)</sup> یک کل ارگانیکی اعم از حیاتی یا فرهنگی (مانند فلسفه استعلایی یا ریاضیات یا فیزیک)، قابلیت دار و سویه‌مند است و غایت دارد و از طریق تحقق هدف خاص خود که همان غایتش است، به فعلیت خویشتن میرسد.<sup>(۳۷)</sup>

معماری کانتی معطوف به نظام و نظامندی است. کانت اساساً معتقد است که «عقل ما بنحو سوپژکتیو، خود یک نظام است».<sup>(۳۸)</sup>

اما نظام معمارانه چیست؟ کانت طی یک جمع‌بندی، دیدگاه خود را از نظام معمارانه چنین بیان میکند:

اما منظور من از نظام عبارت از وحدت شناختهای متکثر تحت یک ایده است. این ایده عبارت است از مفهوم عقلانی صورت یک کل، تا جایی که از طریق آن مفهوم عقلی، هم گستره کثرات و هم موقعیت اجزاء ما بین یکدیگر، بنحو پیشینی

۲۲

1. organized unity
2. purposive
3. purpose





تعیین شده است. بنابراین مفهوم عقلانی علمی [ایده]، غایت و صورت کل را در خود جای می‌دهد؛ صورتی که با آن غایت منطبق است. وحدت غایت که همه اجزاء کل به آن مربوط هستند، و نیز در ایده آن، همچنین به یکدیگر مرتبط هستند موجب میشود که فقدان هر جزء در جریان شناخت ما از اجزاء باقیمانده، بتواند دریافت شود، و هیچ افزایش تصادفی یا کمیت نامعینی از کمال که مرزهای پیشینی معین خود را نداشته باشد، اتفاق نیفتد. بنابراین کل [نظام]، مفصل‌بندی است نه تجمع؛ کل بی‌شک میتواند از درون رشد کند اما نه از برون، مثل یک جسم حیوانی (جاندار) که رشدش، عضو تازه‌یی را اضافه نمیکند بلکه بدون تغییر دادن تناسب، هر یک از اعضا را برای هدف خویش قویتر و کارآمدتر میکند. ایده برای متحقق کردن خود به یک شاکله [هندسه عقلانی و نه تجربی] نیازمند است؛ یعنی به کثرتی ذاتی و به نظم اجزاء آن که بنحو پیشینی براساس اصل [بنیادین] غایت تعیین شده باشند.<sup>(۳۹)</sup>

با این وصف تفاوت مفهوم نظام در تفکر کانتی با تفکر مشائی، دکارتی و حتی اسپینوزایی میتواند چنین در نظر گرفته شود که مفهوم نظام نزد کانت اولاً، متضمن ایده است نه تعاریف و اصول موضوعه صرف دوم، متضمن غایت‌مندی است. سوم، عارض عقل نیست بلکه ذاتی عقل و شناخت است. چهارم، از وجه صوری بمعنای شاکله‌یی برخوردار است و نه صوری بمعنای منطقی. پنجم، سمت و سوی اجزاء نظام، مربوط و معطوف به غایت است و نه صرفاً به مبدأ یا مبادی ششم، از جهت کیفی یا محتوایی و ماهیت مباحث نمیتوان اجزائی را بنحو تصادفی و دیمی بر آن افزود چون بنحو پیشینی با امور مابعد خود پیوستگی دارند و با آنها مفصل‌بندی شده‌اند. هفتم، از جهت کمی و تعداد موضوعات چون از حدود و مرزهای ویژه‌یی تبعیت میکند، نمیتوان هر مبحثی را بر آن افزود. هشتم، اجزاء لاحق آن پیشینی پذیرند (مانند جدول مَدَلِیْف). نهم، نظام یک امر انباشتی از قبیل توده‌یی سنگ نیست بلکه بصورت شبکه‌یی است؛ یعنی از قبیل یک انبوه تصادفی مانند یک توده سنگ نیست، بلکه مانند یک شبکه حساب شده از قبیل جدول کلمات متقاطع است. دهم، مدل متبوع نظام، ساختمان (و حتی گیاه) نیست بلکه موجود زنده

حیوانی است؛ بنابراین پیوستگی اجزاء آن، مکانیکی نیست بلکه ارگانیکی غایتمند است. یازدهم، شرط عقل و عقلانیت فلسفی است. اما معنای نظامهای ماقبل کانت لزوماً متضمن همه یا برخی از عناصر فوق نیستند.

### ه) الگوی هگلی: مدل معماری دیالکتیکی

الگوی فلسفه بمتابه معماری و فلسوفی بمتابه معمار، نزد فیشته و شلینگ و هگل بکار برده شده و تحول پیدا کرده است.<sup>(۴۰)</sup> بنظر میرسد که هگل با اصل الگوی معماری کانت مشکلی نداشت و میتوان نزد هگل نیز در باب فلسفه از معماری و از فیلسوف بمتابه معمار سخن گفت. اما باید توجه داشت که هگل تأکید بیشتری بر درونی و خودجوش بودن و بعلاوه بر پیش‌روندگی کلها و نظامها دارد. توضیح اینکه از آنجا که بنظر هگل «حقیقت، حرکت خود حقیقت در خود حقیقت است» نباید معماری بعنوان شیوه و روشی برای نمایش حقیقت، چیزی بیرون از خود آن باشد و باید برحسب خود آن صورت گیرد.<sup>(۴۱)</sup> بنابراین، معماری چیزی است که برحسب سیوروت دیالکتیکی خود ایده که متضمن تاریخ است و نه صرفاً بعنوان جزئی از سوژه و در چنبره سوژه، انجام میپذیرد. ایده، جزوی از یک کل نیست و در جریانی استعلایی آشکار نمیشود، بلکه کلیتی است که برحسب دیالکتیک انضمامی جزء و کل و بنحو تدریجی و تاریخی شکل میگیرد. معماری عبارت از گشایش برحسب سیوروت حقیقت و تاریخت ایده به شیوه دیالکتیکی است.

### و) الگوی شوپنهاوری: مدل معماری ارگانیکی کل‌گرایانه

شوپنهاور فیلسوفی است که مبدأ سیر فلسفی خود را فلسفه کانت قرار داده است و در بستر و زمینه آن رویداده است. بنظر میرسد که یکی از موارد تأثر این فیلسوف از کانت را میتوان در حوزه الگوی معماری که کانت طراح و مبدع آن است، دانست. شوپنهاور در عبارتی سعی میکند هندسه فلسفه خود را برحسب الگوی معماری توضیح دهد. وی در یادداشتهای خویش در توصیف ماهیت معماری فلسفی در کتابش با عنوان جهان همچون اراده و تصور، با استفاده از تمثیل موجودی ارگانیکی یعنی طفل در رحم، چنین مینویسد:



کتاب همچون طفل در رحم، رشد میکند و به آرامی سر و شکل مییابد. من میدانم کدام بخش، اول و کدام بخش آخر به وجود آمده. میبینم که هر عضو و هر رگ و هر بخش از بی دیگری ظاهر میشود؛ یعنی بی آنکه درخصوص وحدت کل اثر به زحمت بیفتم آنها را روی کاغذ می آورم، زیرا میدانم که همه چیز از یک سرچشمه میجوشد. یک کل انداموار بدینصورت سر بر می آورد.<sup>(۴۲)</sup>

### ز) الگوی هایدگری: مدل معماری پدیدارشناختی

بنظر میرسد که مقتضای فلسوفی هایدگر الگویی است که دارای مشابهت (اساسی یا خانوادگی) با الگوی کانتی یعنی «معماری» و ادامه آن است. با لحاظ دو اصطلاح ساخت گشایی<sup>۱</sup> بمتابه منظر، بعلاوه پدیدارشناسی هستی‌شناختی<sup>۲</sup> بمتابه روش (بمعنای عام)، میتوان از الگویی فلسوفی با عنوان «معماری پدیدارشناختی» یا «معماری پدیدارشناسی ساخت‌گشا» یا «معماری تأویل‌گرا» نزد هایدگر سخن گفت. ساخت‌گشایی هایدگر از انتولوژی غربی تنها متضمن تخریب نیست، بلکه بمعنای پرده برگرفتن از امکانهای مثبت آن نیز هست.<sup>(۴۳)</sup> هایدگر برای به انجام رسیدن این کار (در قالب اثری مانند وجود و زمان) نیازمند نوعی طراحی و تنظیم و شاکله‌بخشی نیز هست. در واقع ساخت‌شکنی را باید معادل «واسازی» دانست که هم مشتمل بر واکاوی است و هم ساختن مشتمل بر طراحی و شاکله‌بخشی. بنظر میرسد که در نهایت بتوان در باب معنای الگوی معماری پدیدارشناختی ساخت‌گشای هایدگری در وجود و زمان گفت که الگویی است که با عزم کشف معنای هستی در تاریخ فلسفه در سایه موضوعی انضمامی یعنی دازاین (و نه انتزاعی مانند سوژه محض) و از نوع معماری انضمامی (و نه انتزاعی) با تأکید بر شکوفایی و انکشاف مبدأ فاعلی (و نه لحاظ وجه غایی) شکل گرفته است.

۲۵

وجه شبه روش معماری کانت و پدیدارشناسی هایدگر از این جهت است که کانت در عالم فلسفه، به چیزی بنام روش بمعنای دکارتی و اسپینوزایی آن تن نمیدهد و بدیل آن را معماری میدانند. به بیان دیگر، میتوان گفت سخن کانت این

1. destruction
2. ontological phenomenology



مسعود امید؛ تاریخ فلسفه و الگوهای آن

است که بجای کاربرد روش دکارتی در فلسفه، بگذاریم نطفه فلسفه با توجه به شاکله و ظرفیت و کلیت و غایت و غایت خود بروید و شکوفا گردد. معماری کانت دارای دو جنبه سلبی و ایجابی است؛ جنبه سلبی آن نفی روش دکارتی است و جنبه ایجابی آن تأکید بر خودشکوفایی از نوع ارگانیکی آن چیزی است که فلسفه میدانیم. هایدگر و خلف او گادامر نیز اولاً، با کاربرد عنوان متد و روش بمعنای دکارتی در باب حقیقت فلسفی میانه‌یی ندارند و ثانیاً، به گشودگی چیزها برحسب هویت و محتوای خود و به شیوه خود آن چیزها باور دارند و ثالثاً، محصول کار در شبکه‌یی با پیوستگی وثیق و شبه ارگانیکی خود را نشان می‌دهد. بنابراین، می‌توان یکی از مناسبترین واژگان برای نامیدن فعالیت فلسفی آنها را نیز همان معماری دانست؛ البته معماری پدیدارشناختی. معماری پدیدارشناختی معطوف به تنیدن شبکه‌یی انضمامی و غیر نظامند ولی شبه ارگانیکی بر محور دازاین، بر اساس تحلیل اگزستانسیل از آن است. بنظر میرسد که تفاوت معماری کانتی و هایدگری از حیث روشی (و نه از حیث موضوع و متعلق روش که در اولی سوژه محض است و در دومی دازاین)، عبارت از عزم بیشتر هایدگر بر مجال فزونتر دادن به موضوع و خودگشایی موضوع است.

همچنین فلسفه هایدگر در وجود و زمان از یک پیوستگی وثیق (ارگانیکی یا شبه ارگانیکی) برخوردار است. نشانه این مدعا تأکید وی بر وجود طرح و بستر معین و مراحل مشخص با پیوستگی خاص موضوعات با هم، در این اثر است.<sup>(۴۴)</sup> همچنین دیگر نکته مؤید آنکه هایدگر در دو فصل از این کتاب به دقت نشان می‌دهد که چگونه باید از بیدار کردن پرسش از هستی آغاز کرد و سپس به تمایز هستی از هستنده رسید و از پرسنده (دازاین) و از محوریت آن و از عزم تحلیل اگزستانسیال و رفع حجاب آن سخن گفت. بر این اساس، نخست در جهان بودن و سپس تاریخمندی و فهم و... آن مکشوف می‌گردد. بعلاوه، برخی تصریح کرده‌اند که هایدگر در جهت وحدت‌بخشی به خصوصیات دازاین نیز گام برمیدارد؛ «وی درصدد است تا زمینه وحدت زیربنایی برای همه آنها در وجود انسانی پیدا کند. بنظر او تمام این خصوصیات گوناگون در وعاء غم و نگرانی وحدت خود را بدست می‌آورند».<sup>(۴۵)</sup>



شاید برای نمونه، بتوان طنین این عبارت از کانت را که میگوید: «... این معماری در زمان حال [و از خلال و فراز تاریخ علوم و فلسفه] - چون تاکنون مصالح زیادی جمع شده‌اند، یا از ویرانه‌های عمارت‌های کهنی که فروریخته‌اند، میتوانند اخذ شوند - نه فقط ممکن است، بلکه به هیچوجه مشکل نخواهد بود».<sup>(۴۶)</sup> در الگوی ساخت‌گشایی هایدگری از خلال تاریخ فلسفه برای کشف معنای هستی ملاحظه نمود. به بیان دقیقتر، کانت در پی پرسش از ایده نظام کامل عقل، برحسب سوژه و از خلال تاریخ علوم و فلسفه است و هایدگر در پرسش از معنای هستی برحسب دازاین از خلال تاریخ فلسفه! کانت از ایده سوژه در تاریخ فلسفه میپرسد و هایدگر از اگزیستانسیال دازاین در تاریخ فلسفه.

گفتنی است که تمام مدعای فوق در باب هایدگر مربوط به دوره وجود و زمان است و نمیتوان الگوی هایدگر متأخر را لزوماً (یا حقیقتاً) برحسب معماری فهم کرد. شاید بتوان الگوی اخیر را مدل فیلسوف - شاعری دانست که متضمن معنای «شبانی» یا نگرهبانی و مراقبت از «خانه هستی» است.<sup>(۴۷)</sup>

### ح) الگوی ویتگنشتاین اول: معماری منطقی

ویتگنشتاین اثر خود تراکتاتوس را در طی هفت بند اصلی و دهها بند فرعی ولی مرتبط و در قالب نوعی شماره گذاری دقیق ریاضی و در پیوندی منطقی میان بندها تنظیم کرده است. این متن مجموعه‌یی است که باید گفت بنحو منطقی معماری شده است. در عین حال که ویتگنشتاین در این رساله درصدد گذر از معنای رایج در باب فلسفه است، ولی در نهایت آن را روشن‌سازی و توضیح منطقی اندیشه‌ها میدانند و معتقد است فلسفه یک آموزه نیست، بلکه یک فعالیت است.<sup>(۴۸)</sup>

اما این فعالیت یک فعالیت منطقی (و نه زبانی و معطوف به کاربردهای زبانی) ۲۷ است. منطق، رکن رساله ویتگنشتاین را تشکیل میدهد و بر همین اساس باید هم طراح و هم نویسنده آن دارای ذهنیتی دقیق و معمارگونه باشند. این نتیجه‌یی است که میتوان از دید فیلسوفان و شارحان رساله نیز بدان رسید؛ برای نمونه، بیان راسل در باب نوع فلسفه مندرج در رساله چنان است که گویی نوعی فلسفه متافیزیکی مبتنی بر تعاریف و اصول و قضایا و... را توصیف میکند:



مسعود امید؛ تاریخ فلسفه و الگوهای آن

این رساله با آغازیدن از اصلهای نمادگذاری (سمبولیسم) و نسبتهایی که در میان واژه‌ها و شیء‌ها در هر زبانی ضرورریند، نتیجه این پژوهش را بر بخشهای گوناگون فلسفه سنتی اعمال میکند و در هر مورد نشان میدهد که چگونه فلسفه سنتی و راه‌حل سنتی بسبب نادانی از اصلهای نمادگذاری و بسبب کاربرد ناروای زبان برمیخیزد.<sup>(۴۹)</sup> برخی دیگر تعبیر دقیقتری را در باب ماهیت نظری رساله بکار برده‌اند؛ یعنی بر این نظرند که اساساً رساله‌یی از نوع «منطق فلسفی» (یا یک منطق فلسفی) است.<sup>(۵۰)</sup>

### ط) الگوی زیسته‌گرایی

فیلسوفانی هستند که در مجموع در عین آنکه به نظم و انتظام اندیشه فلسفی و الگوداری فلسفه باور دارند (اعم از مکانیکی یا ارگانیکی)، اما خود الگو برای آنها در اولویت نخست قرار نمیگیرد و اولویت آنها زیسته بودن فلسفه است. این گروه نسبت به الگوی واحدی اتفاق نظر ندارند.

توضیح اینکه با توجه به ظهور فلسفه‌هایی که بر محور زندگی شکل گرفته‌اند و در غرب و شرق و حتی ایران با عنوان «فلسفه زندگی» مطرح میشوند و نیز با عنایت به طرح اصطلاحاتی مانند «فلسفه زیسته»<sup>۱</sup>، میتوان از الگویی با عنوان زیسته‌گرایی در فلسفه (فلسفه یعنی فلسفه زیسته بودن) نیز سخن گفت. در دو قرن اخیر با فیلسوفانی سروکار داریم که بر این باورند که فلسفه یعنی «فلسفه زیسته» و فلسفه باید چنان باشد که بتوان برحسب آن زیست. چنین دیدگاهی را میتوان نزد فلسفی‌اندیشانی چون شوپنهاور، کی‌یرکگارد، جیمز، دیویی، یاسپرس، مارسل، سارتر، کامو، دوبوار، مرلوپونتی، لویناس، سیمون وی، مرداک و... جست.<sup>(۵۱)</sup> مثلاً در نظر مرلوپونتی، فلسفه و زندگی یک چیز است.<sup>(۵۲)</sup> آیریس مرداک از اصطلاح «فلسفه مسکونی»<sup>۲</sup> (فلسفه‌یی که در آن سکنا گزیده شده است) سخن میگوید؛ بدین معنی که «ما بایست بتوانیم از دریچه یک فلسفه [موجود و زیسته] به داخل آن نگاه کنیم و ببینیم که مردم چطور در آن فلسفه سکنا گزیده‌اند، چگونه در آن جابجا

1. lived philosophy
2. inhabited philosophy



میشوند و چطور امورات خود را اداره میکنند<sup>(۵۳)</sup>. یعنی فلسفه باید در محتوا و درون خود با زندگی مرتبط باشد. در ایران نیز با زمینه‌های مطالعاتی از قبیل فلسفه زندگی مواجه هستیم که بر حسب همین الگو تدوین و تدریس میشوند.<sup>(۵۴)</sup> در این حالت، فلسفه ممکن است از نظم و نظامی متعددی پیروی کند یا حتی از متافیزیکی محدود برخوردار باشد، اما در هر حال فلسفه‌ی برای زیستن است. در این الگو، فلسفه دانشی است که طراحی میشود تا زیسته گردد و نه آنکه لزوماً و صرفاً در پی رعایت معیارهای فلسفی صوری یا محتوایی و نظری محض باشد.

### الگوهای منفی‌نگر

#### ۱. مدل درمانگر

ویتگنشتاین متأخر یا ویتگنشتاین پژوهشهای فلسفی، بر این باور است که اساساً فلسفه از سنخ معرفت نیست بلکه از سنخ مهارت است و از سنخ دانش نیست، بلکه از سنخ فن و هنر است. برخی، هدف از پردازشهای پژوهشهای فلسفی ویتگنشتاین را با توجه به دیدگاه وی تحت عنوان «درمانی برای ناخوشی [اعوجاج] فهم»<sup>۱</sup> نام برده‌اند.<sup>(۵۵)</sup> این خود تعبیری است ناشی از این جمله ویتگنشتاین که مینویسد: «هدف شما در فلسفه چیست؟ نشان دادن راه خروج از بطری مگس گیر به مگس».<sup>(۵۶)</sup> بنظر ویتگنشتاین درمانگری و جریان شفاف‌سازی زبان نمیتواند نظامند و سیستماتیک باشد. میتوان در باب ماهیت درمانگر ویتگنشتاین از تعبیر «نقادی دیالکتیکی معنا»<sup>۲</sup> که نقطه آغاز آن نقد معنای موجود است نیز استفاده کرد.<sup>(۵۷)</sup>

### نتیجه‌گیری

۲۹

پرسش از الگوی فیلسوفی و فلسفه‌ورزی و فلسفه در عالم تحقیقات فلسفی امروز در باب تاریخ فلسفه، سؤال تاحدی مغفول و نامرسوم و مهجوری است. اما لازم است تا با تأمل در تاریخ فلسفه راهی برای طرح و پاسخ بدان یافت. فیلسوفان

1. a cure for the disease of the understanding
2. dialectical critique of sense



مسعود امید؛ تاریخ فلسفه و الگوهای آن

از دو پیش‌فرض اساسی در عالم فلسفه سود می‌جویند و ذیل آن به فلسفه‌ورزی اشتغال دارند: نخستین پیش‌فرض آن است که میتوان فلسفه و نوعی فیلسوفی (فلسفه‌ورزی) عاری از انتظام و شاکله داشت. دومین پیش‌فرض آنکه فلسفه در حاق خود، امری نامنظم و بی‌ترتیب و بی‌هندسه (بمعنای عام) نیست و فیلسوف در مقام فلسفه‌ورزی، ناتوان از شاکله‌سازی و هندسه‌بخشی (بمعنای عام خود) به فلسفه نیست. از دیدگاه ایشان نه فلسفه، تهی از نظم درونی است و نه فیلسوف، ناتوان از شاکله‌سازی در مورد فلسفه‌اش. بنظر ایشان همانگونه که هر ساختمان و درخت و حیوانی دارای شکل و شاکله و هندسه ویژه خود است، فلسفه نیز هندسه‌یی دارد و فیلسوف رسم هندسه‌یابی یا شاکله‌یابی و یا هندسه‌بخشی و شاکله‌سازی را میداند. حتی نظر این گروه بر آن است که در بطن فلسفه‌های بظاهر نامنظم (مانند فلسفه ویتگنشتاین دوم)، نظم و شاکله‌یی نهفته است که میتوان آن را در حد خودش تنظیم و ترسیم کرد. چنین مباحثی ما را بسوی یک پرسش اساسی‌تر یعنی سؤال از الگوی فیلسوفی و فلسفه در تاریخ فلسفه رهنمون می‌سازد.

با این وصف، اگر سؤال شود که تمایز فلسفه‌ورزی و فیلسوفی در عصر قدیم و جدید و معاصر را با چه الگویی میتوان فهم کرد، در پاسخ میتوان گفت الگوی فلسفه کلاسیک اساساً از نوع غیرمعمارانه (آیینی، روایی، دایرة‌المعارفی و شبکه‌سازی متعارف) است. اما در موارد متعددی، الگوی فیلسوفی و فلسفه در فلسفه جدید و معاصر، متأثر از الگویی بنام معماری است. مبتکر این الگو دکارت است، ولی پرورش‌دهنده آن کانت و فیلسوفان پس از وی بوده‌اند. به بیان دیگر، با توجه به مباحث و محتوای این نوشتار میتوان مدلهای فیلسوفی بعد از دکارت را ذیل الگوی معماری مکانیکی و برخی از مهمترین مدلهای فیلسوفی پس از کانت را ذیل الگوی معماری ارگانیکی قرار داد. پس با نوعی توسع در مفهوم معماری، میتوان الگوی فیلسوفی پس از دکارت تا سده بیستم (نزد هایدگر نخستین و ویتگنشتاین نخستین و حتی فلسفه‌های زیسته‌گرا) را ذیل الگوی معماری فهم کرد. این اصطلاحی بود که با دکارت متولد شد با کانت رشد کرد و سپس انواع و انحاء و اشکال و درجات (و حتی شاید معانی) متعددی به خود گرفت و توسط فیلسوفان بکار گرفته شد. شاید بتوان معماری را بعنوان روش، ولی در معنای بسیار وسیع آن، نیز بکار برد.





بنابراین، میتوان دو نتیجه مهم دیگر را نیز در نظر داشت نخست آنکه تاکنون، فهم علوم و فلسفه‌ها و تمایز آنها عموماً برحسب مؤلفه‌های انتزاعی از قبیل موضوع و روش و غایت و... صورت می‌گرفت و می‌گیرد. ولی بر اساس مباحث این نوشتار میتوان علاوه بر آن، ماهیت و تمایز علوم و فلسفه‌ها و ادوار تاریخ آنها را برحسب مؤلفه‌های انضمامی از قبیل الگوها نیز در نظر آورد. البته اقسام دیگری از رویکرد انضمامی به فهم علوم در طول تاریخ را میتوان نزد دیگر نظریات مانند نظریه توماس کوهن در باب پارادایمها و نظریه گفتمان با فوکو و دیگران نیز یافت. دوم آنکه میتوان تاریخ فلسفه و تمایز ادوار آن را بر حسب مؤلفه‌ی انضمامی یعنی الگوهای انضمامی فلسفه و یا فیلسوفی در نظر گرفت و به سه دوره «پیشامعماری» و «معماری» و «پسامعماری» تقسیم کرد.

#### پی‌نوشتها:

۱. امید، مسعود، درآمدی بر فلسفه تاریخ فلسفه، فصل اول.
۲. کانت، ایمانوئل، تمهیدات، ترجمه غلامعلی حداد عادل، ص ۸۳.
۳. هایدگر، مارتین، هستی و زمان، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، ص ۵۱.
۴. مجتهدی، کریم، افکار کانت، ص ۹۱.
۵. دکارت، رنه، قواعد، اصول و انفعالات (فلسفه دکارت)، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ص ۲۱۷.
۶. همان، ص ۲۰۸.
۷. همان، ص ۲۲۰.
۸. هگل، گ.وف، پدیدارشناسی جان، ترجمه باقر پرهام، ص ۱۰۴.
۹. هیوم، دیوید، رساله درباره طبیعت آدمی، ترجمه جلال پیکانی، ص ۱۵.
۱۰. همان، ص ۱۶.
۱۱. همانجا.

۳۱ 12. Kant, Immanuel, *Critique of Pure Reason*, translated by Norman Kemp Smith, chapter 3.

۱۳. افکار کانت، ص ۱۵۶.

14. Glock, Hans Johann, *A Wittgenstein Dictionary*, p.1.

15. A 834 , B 862.

16. A 833, B 861.

17. A 848 , B 876.

18. B863, A835.



مسعود امید؛ تاریخ فلسفه و الگوهای آن

سال هشتم، شماره سوم  
زمستان ۱۳۹۶  
صفحات ۷-۳۴

۱۹. کانت، ایمانوئل، *مابعدالطبیعه اخلاق (فلسفه فضیلت)*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ص ۲۷.
20. Manchester, Paul, *Kant's Conception of Architectonic in its Philosophical Context*, p.1.
21. Kemp smith, Norman , *A commentary to Kant' s Critique of Pure Reason*, pp.100, 334
22. A 839, B 799.
23. Kemp Smith, *op.cit.*, xxx.
24. *Ibid.*, p. 333.
25. A 708 B 736.
26. *Ibid.*
27. A 707 B 735.
28. A 833 B 861.
۲۹. کانت، ایمانوئل، *نقد عقل عملی*، ترجمه انشالله رحمتی، ص ۲۰.
30. B XXXVIII.
31. Kemp Smith, *op.cit.*, pp. 84-85.
۳۲. کورنر، اشتفان، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ص ۳۳۸.
۳۳. کانت، ایمانوئل، *نقد قوه حکم* ترجمه عبدالکریم رشیدیان، ص ۷۴.
۳۴. همانجا.
۳۵. فلسفه کانت، ص ۳۳۷.
۳۶. کانت، ایمانوئل، *دین در محدوده عقل تنها*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، پاورقی ص ۲۳.
۳۷. فلسفه کانت، ص ۳۳۶.
38. A 738 B 766.
39. A 833 B 861.
40. Caygill, Havard, *op.cit.*, p.84.
۴۱. پدیدارشناسی جان، ص ۱۰۴.
۴۲. مگی، برایان، *فلسفه شوپنهاور*، ترجمه رضا ولی‌یار، ص ۲۸.
۴۳. رشیدیان، عبدالکریم، *فرهنگ پیام‌درن*، ص ۳۶.
۴۴. همان، ص ۵۲ و ۵۳.
۴۵. هایدگر، مارتین، *وجود و زمان*، ترجمه محمود نوالی، مقدمه مترجم، ص.ح.
46. A 836 B 864.
۴۷. اسپیلبرگ، هربرت، *جنبش پدیدارشناسی*، ترجمه مسعود علیا، ج ۱، ص ۵۷۳.
۴۸. ویتگنشتاین، *رساله منطقی - فلسفی*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، XXIII.
۴۹. همان، XiX.
۵۰. ماونس، هاوارد، *درآمدی بر رساله ویتگنشتاین*، ترجمه سهراب علوی تبار، ص ۱۱.
۵۱. بیکول، سارا، *در کافه آگزیستانسیالیستی*، ترجمه هوشمند دهقان، ص ۳۰۶.
۵۲. همان، ص ۳۶۶.

۵۳. همان، ص ۵۶.

۵۴. امید، مسعود، *درسگفتارهای فلسفه زندگی*.

55. Glock, Hans Johann, *A Wittgenstein Dictionary*, Oxford, Blackwell, p.24.

۵۶. ویتگنشتاین، لودویک، *پژوهشهای فلسفی*، ترجمه فریدون فاطمی، بند ۳۰۹، ص ۱۹۲.

57. Glock, *op.cit.*

### منابع فارسی:

۱. آیل، ماکس، *شرحی بر تمهیدات*، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ج ۱، ۱۳۷۵.
۲. اسپیلبرگ، هربرت، *جنبش پدیدارشناسی*، ترجمه مسعود علیا، تهران، انتشارات مینوی خرد، ج ۱، ۱۳۹۴.
۳. امید، مسعود، *فلسفه تاریخ فلسفه*، تهران، انتشارات شفیعی، ۱۳۹۶.
۴. \_\_\_\_\_، *درسگفتارهای فلسفه زندگی*، تبریز، انجمن فلسفه و فلسفه‌ورزی تبریز، ۱۳۹۶.
۵. بیکول، سارا، *در کافه آگزیستانسیالیستی*، ترجمه هوشمند دهقان، تهران، نشر پیام امروز، ۱۳۹۵.
۶. رشیدیان، عبدالکریم، *فرهنگ پسامدرن*، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳.
۷. دکارت، رنه، *قواعد، اصول و انفعالات (فلسفه دکارت)*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات الهدی، ۱۳۷۶.
۸. فریدمن، مایکل، *کانت و فلسفه علم*، ترجمه سعید جعفری، تهران، نیلوفر، ۱۳۹۴.
۹. کاتینگم، جان، *دکارت*، ترجمه مصطفی شهرآیینی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۲.
۱۰. کانت، ایمانوئل، *سنجش خرد ناب*، میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۶۲.
۱۱. \_\_\_\_\_، *تقد قوه حکم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، ج ۴، ۱۳۸۶.
۱۲. \_\_\_\_\_، *دین در محدوده عقل تنها*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۱.
۱۳. \_\_\_\_\_، *مابعدالطبیعه اخلاق (فلسفه فضیلت)*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار، ج ۱، ۱۳۸۰.
۱۴. \_\_\_\_\_، *تقد عقل عملی*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، انتشارات نورالتقلین، ۱۳۸۵.
۱۵. \_\_\_\_\_، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
۱۶. کورنر، اشتفان، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷.
۱۷. ماونس، هاوارد، *درآمدی بر رساله ویتگنشتاین*، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران، نشر طرح نو، ۱۳۷۹.
۱۸. مجتهدی، کریم، *افکار کانت*، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۶.
۱۹. مگی، برایان، *فلسفه شوپنهاور*، ترجمه رضا ولی یاری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۹۲.
۲۰. ویتگنشتاین، لودویک، *پژوهشهای فلسفی*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۲۱. \_\_\_\_\_، *رساله منطقی - فلسفی*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۲۲. هایدگر، مارتین، *هستی و زمان*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۹.
۲۳. \_\_\_\_\_، *وجود و زمان*، ترجمه محمود نوالی، تبریز، مؤسسه سه علامه (دانشگاه تبریز)، ۱۳۹۱.
۲۴. هگل، گ.و.ف، *پدیدارشناسی جان*، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات کندوکاو، ۱۳۹۰.
۲۵. هیوم، دیوید، *رساله درباره طبیعت آدمی*، ترجمه جلال پیکانی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۵.



منابع انگلیسی:

1. Kant, Immanuel, *Critique of Pure Reason*, translated by Norman Kemp Smith, Macmillan, 1967.
2. Kemp Smith, Norman, *A commentary to Kant's Critique of Pure Reason*, Macmillan, 2003.
3. Caygill, Havard, *A Kant Dictionary*, Oxford, Blackwell Publishers, 1995.
4. Cottingham, John, *A Descartes Dictionary*, Blackwell, 1993.
5. Cottingham, John, *Descartes: Selected Philosophical Writing*, Cambridge University, 1988.
6. Glock, Hans Johann, *A Wittgenstein Dictionary*, Oxford, Blackwell, 1996.
7. Manchester, Paul, *Kant's Conception of Architectonic in its Philosophical Context*, New York, 2013.